

تأملی بر ظرفیت‌های دیوان بین‌المللی کیفری در حمایت از حقوق بشر*

□ حجت سلیمی ترکمانی^۱

چکیده

تأسیس دیوان بین‌المللی کیفری به عنوان یک محکمه دائمی و جهانی در سال ۱۹۹۸ گامی مهم در روند مبارزه با بی‌کیفری می‌باشد. دیوان از طریق ایجاد پیوند بین صلح و امنیت بین‌المللی و عدالت کیفری، با مقوله حقوق بشر ارتباط یافته است. در پرتو اساسنامه دیوان، دیوان می‌تواند نقشی مهم در پیشبرد سیاست‌های حقوق بشری داشته باشد. تفسیر قواعد اساسنامه بر اساس حقوق بشر، ماهیت حقوق بشری جنایات بین‌المللی مشمول صلاحیت دیوان و ... همگی دال بر تحول و تکامل حقوق بین‌الملل کیفری به سمت حمایت قضایی سازمان‌یافته از حقوق بشر و برخورد کیفری با نقض‌های بنیادین حقوق بشر می‌باشد. البته دیوان در زمینه توسعه حقوق بشر با محدودیت‌هایی مانند عدم امکان تفسیر موسع از حقوق بشر به خاطر اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها نیز مواجه است. رویه آتی دیوان، میزان تحقق ملاحظات حقوق بشری مندرج در اساسنامه را نشان داده

و نقش دیوان را در توسعه حقوق بشر واضح‌تر خواهد نمود.
واژگان کلیدی: حقوق بشر، دیوان بین‌المللی کیفری، جنایات بین‌المللی.

مقدمه

حقوق بشر یک مسئله جهانی است و تضمین رعایت آن نیز راهکارهای جهانی می‌طلبد. یکی از راه‌های حمایت و تضمین رعایت حقوق بشر، وجود سازوکارهای اجرایی است. از این رو برای حمایت از حقوق بشر در عرصه بین‌المللی نیاز به سازوکارهای بین‌المللی است. از سویی دیگر، آخرین گام در فرایند توسعه رژیم‌های حقوقی، تعبیه قواعد کیفری در حمایت از اصول و قواعد آن نظام می‌باشد (Bantekas & nash, 2007: 18). در عرصه حقوق بین‌الملل، عدالت جزء ضروری حفظ صلح می‌باشد (Human Rights Watch, 2008: 6); بدین معنا که تحقق صلح و امنیت بین‌المللی که یکی از اهداف اصلی حقوق بین‌الملل است، مستلزم تحقق عدالت می‌باشد. بنابراین برای تضمین حمایت از عدالت بشری در سطح بین‌المللی به عنوان یکی از مؤلفه‌های صلح و امنیت بین‌المللی، وجود یک سازوکار کیفری بین‌المللی لازم است.

لزوم برخورد سازمان‌یافته کیفری بین‌المللی با نقض‌های قواعد بنیادین حقوق بشر، به محاکم نورنبرگ و توکیو در پایان جنگ جهانی دوم برمی‌گردد. اما فرایند عدالت کیفری بین‌المللی از آن تاریخ تا سال ۱۹۹۳ همواره به صورت غیر فعال بوده است و ناقضان حقوق بشر، کمتر در محضر محاکم کیفری بین‌المللی محاکمه می‌شدند. اما به تدریج در خصوص برخی از ارزش‌های بنیادین بین‌المللی از جمله حمایت از بشریت در مقابل تعرضات مختلف، نوعی توافق و انسجام حاصل شد (بیگزاده، ۱۳۷۷: ش ۲۱-۲۲/۹۹) و با ایجاد محاکمی همچون دادگاه بین‌المللی کیفری برای یوگسلاوی سابق (زین پس دادگاه یوگسلاوی) و دادگاه بین‌المللی کیفری برای رواندا (زین پس دادگاه رواندا)، دادگاه‌های ویژه تیمور شرقی و سیرالئون، بحث عدالت کیفری سازمان‌یافته برای نقض‌های گسترده، فاحش و نظام‌یافته حقوق بشر مطرح شد. گرچه تأسیس چنین محاکمی در راستای قضایی نمودن حمایت از حقوق بشر بود، برای بسط و توسعه چنین حمایتی، نیاز به محاکمی با صلاحیت گسترده‌تر بود. در واقع طرح ایجاد یک محکمه کیفری بین‌المللی که در کنوانسیون‌هایی همچون ۱۹۷۳ منع آزارتاید

و ۱۹۴۸ منع نسل‌کشی... از آن یاد شده است، مستلزم تأسیس محکمه‌ای دائمی و جهانی بود. در این راستا با تشویق سازمان‌های حقوق بشری و حمایت دولت‌ها و سازمان ملل متحد، دیوان بین‌المللی کیفری (زین پس دیوان) به عنوان اولین محکمه کیفری دائم و جهانی در سال ۱۹۹۸ تأسیس و با تودیع شصت‌مین سند تصویب در ژوئیه ۲۰۰۲ عملاً کار خود را شروع کرد.

در چارچوب دیوان، عدالت کیفری که از طریق تعقیب، محاکمه و مجازات ناقضان حقوق بشر صورت می‌گیرد، قابل تحقق است و دیوان از ظرفیت‌های مطلوبی در این خصوص برخوردار است. اما اظهارنظر و نتیجه‌گیری کلی در خصوص تأثیر کلی دیوان بر توسعه حقوق بشر مشکل است (Balasco, 2013: 49-51)؛ چرا که از یک سو هر گونه ارزیابی از نقش محاکم در توسعه حقوق بشر فی‌نفسه سخت است و از سوی دیگر، هرچند نفس وجود دیوان صرف‌نظر از صدور احکام، خود می‌تواند رویکرد مثبت دیوان را در حمایت از حقوق بشر به تصویر بکشد، زمان زیادی از تأسیس دیوان نگذشته است و دیوان از زمان تأسیس خود، به ۱۰ وضعیت ارجاعی رسیدگی کرده و یا در حال رسیدگی بوده است و کارهای مقدماتی مربوط به ۱۱ وضعیت ارجاعی نیز در حال انجام می‌باشد. در قالب این وضعیت‌های ارجاعی، ۲۵ پرونده با ۴۲ خواننده مطرح شده‌اند که برخی از این‌ها مانند پرونده معمر قذافی، مختومه اعلام شده است، برخی مانند پرونده عمر البشر در حال رسیدگی است و برخی مانند پرونده‌های لوبنگا و کاتانگا منجر به صدور رأی قطعی محکومیت شده است.^۱ به طور کلی، دیوان به منظور حمایت از حقوق بشر در پرتو اثر بازدارنده‌ای که انتظار می‌رود از احکامش به دست آید، طراحی گردیده است (تاموشات، ۱۳۸۶: ۴۸۶) و یکی از کارکردهای صلاحیت تکمیلی دیوان، ایجاد بازدارندگی و حفظ صلح است (بهمن تاجانی، ۱۳۹۴: ش ۱/۲۴۵). اما تأثیر بازدارندگی احتمالی رسیدگی‌های دیوان هنوز اثبات نشده است (Oberleitner, 2007: 160). سؤال اساسی در این خصوص آن است که دیوان در راستای حمایت از حقوق بشر از چه ظرفیت‌هایی برخوردار است و موانع

1. <<https://www.icc-cpi.int/Pages/cases.aspx>>.

پیش روی آن در نیل به این هدف چیست؟ در راستای پاسخ به این سؤال، ابتدا به رابطه حقوق بشر و حقوق بین‌الملل کیفری در اساسنامه دیوان پرداخته خواهد شد و آنگاه ظرفیت‌های دیوان در زمینه حمایت از حقوق بشر بررسی خواهد گردید.

۱. رابطه حقوق بشر و حقوق بین‌الملل کیفری در چارچوب اساسنامه دیوان

تأسیس دیوان، پیشرفت بزرگی در حوزه حقوق بشر محسوب می‌شود؛ چرا که نهادینه شدن رسیدگی‌ها، یکی از مصادیق بارز عدالت کیفری بوده (رمضانی قوام‌آبادی، ۱۳۹۳: ش ۹۶/۸۶) و حاکی از قضایی شدن هر چه بیشتر فرایند حمایت از ارزش‌های بشری است. این امر حاکی از این واقعیت است که قواعد حقوق بین‌الملل بشر، اصولی انتزاعی نیستند؛ بلکه غالباً ارزش‌های ثبوتی (بدون نیاز به اثبات) و تغییرناپذیر بین‌المللی هستند (بیگزاده، ۱۳۷۷: ش ۹۴/۲۲-۲۱) که مستلزم اجرا از طریق نهادهای صالح، مقتدر و مستقل هستند.

به زعم کوفی عنان، تأسیس دیوان هدیه‌ای برای نسل‌های آینده و گامی عظیم در جهت احترام به حقوق بشر و حاکمیت قانون و دستاوردی است که تا چند سال پیش تصورش ناممکن بود. در واقع امروز برگ جدیدی از دفتر تاریخ بشریت گشوده شده است که در بستر آن هیچ گونه مصونیتی از ارتکاب جرایم برای مقامات و سردمداران دولتی وجود ندارد (دبیم، ۱۳۸۰: ۲۸۶). همچنین شورای اتحادیه اروپا اذعان می‌دارد که دیوان به منظور جلوگیری از ارتکاب نقض‌های جدی واقع در صلاحیتش و برای حمایت از حقوق بشر و بشردوستانه، از رهگذر مشارکت در آزادی، امنیت، عدالت و حاکمیت قانون و حفظ صلح و امنیت بین‌المللی، ابزاری اساسی فراهم آورده است (44: *EU Council Common Position...*, 2003). در واقع آرزوی دیرین بشری، یعنی داشتن یک نظام متمرکز برای برقراری عدالت کیفری، با تأسیس دیوان به واقعیت پیوسته است (13: Tripathi, 2008). تأسیس دیوان، مهم‌ترین توسعه در عرصه حقوق بین‌الملل از زمان تدوین منشور ملل متحد قلمداد شده است (529: Bekou & Shah, 2006) و دیوان امروزه جزء جدانشدنی رشد و توسعه حقوق بشر می‌باشد که با هدف ایجاد نظم نوین بر مبنای قوانین و قواعد مشترک بین‌المللی شکل گرفته است.

بررسی مفاد اساسنامه دیوان نشان می‌دهد که این نهاد قضایی جدید، تحولی نوین در عرصه تکامل حقوق بین‌الملل، به ویژه در زمینه حقوق بشر ایجاد نموده است. نتیجه منطقی این تحول اساسی و تاریخی، برقراری نوعی ارتباط عمل‌گرایانه بین اعلامیه‌ها، میثاق‌ها و معاهدات حقوق بشری به عنوان یک مجموعه بدون ضمانت اجرا با سازوکارهای اجرایی و قضایی دیوان می‌باشد؛ امری که نهایتاً به تعهدات حقوق بشری مندرج در اساسنامه دیوان، ویژگی قضایی می‌بخشد. در واقع دیوان در اساسنامه خود به مفهوم و محتوای حقوق بشر عینیت بخشیده و کمبودهای سایر نهادهای حقوق بشری را در حمایت از حقوق بشر جبران کرده است (Oberleitner, 2007: 159). دیوان این ظرفیت را دارد که به عنوان یک نهاد بشری، کارکردش را روی نگرانی‌های بشری متمرکز کند (Balasco, 2013: 61)؛ چرا که وظیفه عام پیگرد و مجازات مرتکبان جنایات بین‌المللی عمدتاً برگرفته از تعهدات حقوق بشری می‌باشد (بهمن تاجانی، ۱۳۹۴: ش ۲۵۷/۱).

حقوق بین‌الملل کیفری و حقوق بین‌الملل بشر، رویکردهایی متفاوت به مسائل واحد دارند. آزای دادگاه‌های یوگسلاوی و رواندا به صراحت به کنوانسیون‌ها و مصادیق حقوق بشری اشاره دارند؛ برای نمونه در قضیه فوروندزیا،^۱ هر دو طرف و همچنین شعبه تجدیدنظر دادگاه یوگسلاوی، به میثاق حقوق مدنی و سیاسی و به ویژه به رویه قضایی در ارتباط با ماده ۶ آن در ارتباط با حق دادرسی عادلانه استناد جستند. بنابراین اگر یک معاهده حقوق بشری شامل یک مقررۀ کیفری شود، در چنین صورتی آشکارا مفاد چنین معاهده‌ای تا حدودی با مفاد معاهده مربوط به حقوق بین‌الملل کیفری منطبق یا همپوشان خواهد بود. به این خاطر، حقوق بشر و حقوق بین‌الملل کیفری در بستر اساسنامه دیوان با همدیگر ارتباط نزدیک و همبستگی دارند. بنابراین می‌توان از مکمل بودن حقوق بشر و حقوق بین‌الملل کیفری در بستر اساسنامه دیوان یاد کرد (Finell, 2002: 51). البته حقوق بین‌الملل کیفری در برخی موارد، مفاد بسیاری از قواعد حقوق بشر را در بر نمی‌گیرد. ترویج حقوق بشر، موضوعات زنان، حقوق قربانیان، همگی می‌توانند با کارکرد و وظایف محوله دیوان مرتبط باشند، اما آن‌ها همگی به دیوان

1. ICTY, Prosecutor v. Furundzija, Case No. IT-95-17/1-T, 10 December 1998.

محول نشده‌اند. به همین ترتیب وظایف واگذار شده به دیوان کاملاً مشابه با وظایف نهادهای حقوق بشری نیست؛ چرا که دیوان نهایتاً یک محکمه کیفری است و بنابراین رویکردی متفاوت از دادگاه‌های حقوق بشری که رویکردی صرفاً حقوقی دارند، دارد. لذا حقوق بشر و حقوق بین‌الملل کیفری باید به صورت دو شاخه جداگانه، اما مکمل هم، به حیات خود ادامه دهند (Ibid.: 53).

دیوان همچنین نقشی مهم در حوزه توسعه زمینه‌های رعایت حقوق بشر غیر قابل تخطی، قواعد آمره، بازی می‌کند؛ حقوقی که باید تحت هر شرایطی مورد رعایت واقع شوند. در این باره می‌توان چنین استدلال نمود که رفتاری تحت عنوان جنایت علیه بشریت در زمان صلح و جنایت جنگی در زمان جنگ تلقی می‌شود که رعایت آن قاعده تحت هر شرایطی ضروری باشد. این استدلال در تفسیر عمومی شماره ۲۹ کمیته حقوق بشر در خصوص وضعیت‌های اضطراری آمده است. کمیته مزبور در این تفسیر در استدلال خود مبنی بر اینکه چرا برخی از مصادیق خاص حقوق باید به عنوان غیر قابل تخطی تلقی شوند، به مفهوم جنایت علیه بشریت اشاره می‌کند.^۱

البته قبل از پرداختن به ظرفیت‌های دیوان در زمینه ارتقای حقوق بشر، لازم به ذکر است که دیوان در حمایت از حقوق بشر، با موانع و محدودیت‌هایی نیز مواجه است و توجه به ظرفیت‌های آن، به معنای نادیده‌انگاری این محدودیت‌ها نیست؛ ولی واقعیتی است که به هر حال کارکرد دیوان را در این حوزه تحت تأثیر قرار می‌دهد؛^۲ برای نمونه در خصوص «اجرای جهانی حقوق بشر» ابتدا باید میان دو سطح از اجرای حقوق بشر قائل به تفکیک شد. در سطح ملی، دولت‌ها متعهد به تضمین حمایت کافی از حقوق بشر در خصوص افراد مقیم در قلمرو سرزمینی خود یا افراد متأثر از اقداماتشان در خارج از قلمرو سرزمینی‌شان هستند. سطح دوم اجرای حقوق بشر، سطح بین‌المللی

1. UN Doc. CCPR/C/21/Rev.1/Add.11, Human Rights Committee General Comment 29, 31 August 2001, Paras. 12-13.

۲. برای مثال، برخی منتقدان در خصوص ناکارآمدی رسیدگی‌های کیفری بیان می‌دارند که هزینه‌های رسیدگی کیفری در دیوان برای مجازات مرتکبان آن‌ها خیلی فراتر از هزینه‌های لازم برای بهبود و جبران خسارات نقض‌های حقوق بشری مانند فقر و گرسنگی می‌باشد. در حالی که با همین مقدار هزینه سالانه می‌توان گام‌های مؤثرتری در حمایت از حقوق بشر به ویژه در حوزه فقر برداشت.

است که در آن دولت‌های خارجی یا سازمان‌های بین‌المللی در راستای ایفای تعهدات حقوق بشری توسط دولت مربوطه، به آن دولت کمک، فشار، یا اجبار وارد می‌کنند. متولی اولیه اجرای حقوق بشر در سطح داخلی یا ملی، افراد، به ویژه مأموران دولتی هستند، در حالی که خطاب سطح دوم اجرا دولت می‌باشد (Mayerfeld, 2003: 97). بنابراین اگر دیوان روی نقض‌های شدید حقوق بشر صلاحیت داشته باشد، نمی‌تواند مسئولیت دولت برای احترام و رعایت حقوق بشر را در صلاحیت خود بگنجاند. مؤید این امر آن است که مقررات دیوان تأثیری بر نوع و نحوه اجرای مجازات از سوی محاکم ملی ندارد. لذا «خوش‌بینی زیاد قضایی»^۱ به معنای اغراق در نقش محاکم کیفری در حمایت از حقوق بشر درست نیست؛ بدین معنا که اگرچه صرف وجود یک محکمه بین‌المللی کیفری حاکی از تکامل حقوق بشر است (Gallarotti & Preis, 1993: 110)، مقوله حقوق بشر همچنان یک موضوع نسبتاً سیاسی است و ترویج و حمایت از آن، صرفاً از طریق برقراری عدالت کیفری محقق نمی‌شود (Oberleitner, 2007: 162). از این رو، هرچند اساسنامه دیوان در مقایسه با اساسنامه سایر محاکم کیفری بین‌المللی، روشن‌تر و جامع‌تر است، ممکن است همچنان کمبودها و ابهام‌هایی داشته باشد (دل‌ماس مارتی، ۱۳۸۶: ش ۳۰۰/۳۷). با لحاظ موارد طرح‌شده، به برخی از ظرفیت‌های مهم دیوان در حمایت از حقوق بشر پرداخته می‌شود.

۲. ظرفیت‌های دیوان در حمایت از حقوق بشر

اصولاً دیوان یک نهاد کیفری است، اما موارد متعددی در حمایت از حقوق بشر، در اساسنامه آن به چشم می‌خورد. برخی از این موارد تجلی و وضوح بیشتری داشته و مستقیماً از متن مواد اساسنامه استفاده می‌شود و برخی دیگر، نیاز به تفسیر مواد اساسنامه دارد. با این برداشت، در این گفتار به برخی از ظرفیت‌های مهم دیوان در حمایت از حقوق بشر پرداخته می‌شود که البته به معنای نادیده انگاشتن سایر موارد حقوق بشری اساسنامه دیوان نیست.

1. Judicial romanticism.

الف) ماهیت حقوق بشری جنایات مشمول صلاحیت دیوان

بحث صلاحیتی دیوان از مسائل بحث‌برانگیز است که در کنفرانس رم از آن با عنوان مسئله مسئله‌ها یاد شده است (رضوی فرد و نصرالهی شهری، ۱۳۹۵: ش ۳۹/۲). جنایات تحت صلاحیت دیوان عمدتاً از قواعد آمره‌اند؛ بدین معنا که پیوستن و نیوستن کشورها، خدشه‌ای به اصل کلی رعایت آن‌ها وارد نمی‌سازد (اعلاتی، ۱۳۷۸: ۳۹۶). بر طبق مقدمه و ماده ۱ اساسنامه دیوان، جنایات مشمول صلاحیت دیوان، «خطرترین جرایم مورد اهتمام بین‌المللی است؛ جنایاتی که وجدان بشریت از ارتکاب آن‌ها یگه خورده و صلح، امنیت و آسایش جهان را تهدید می‌کند». به نظر می‌رسد به جز جنایت تجاوز که ماهیت حقوق بشری آن کم است، سایر جنایات مندرج در اساسنامه رم و مشمول صلاحیت دیوان (نسل‌کشی، جنایت علیه بشریت و جنایات جنگی)، در بخش زیادی مربوط به حقوق بنیادین بشر می‌باشند (Kaul, 2011: 9). در قضیه لوبانگا، دیوان صلاحیت خود را منطبق با هنجارهای حقوق بشری به رسمیت شناخته شده بین‌المللی می‌داند.^۱ شایان ذکر است که جنایات حقوق بشری مشمول صلاحیت دیوان، در دو حوزه رخ می‌دهند؛ جنایاتی که در معنای عام حقوق بشر و ارزش‌های بشری می‌گنجد (جنایت علیه بشریت، جنایات جنگی و نسل‌کشی) و جنایاتی که در معنای خاص حقوق بشری می‌گنجد که همان جنایات علیه بشریت‌اند.

اساسنامه درباره جنایت علیه بشریت، نکات مثبتی دارد: اولاً تا قبل از اساسنامه دیوان، هیچ سند بین‌المللی تعریفی از جنایت علیه بشریت ارائه نکرده بود و تنها مصادیق آن تعریف شده بود. گرچه گفته می‌شود که تعریف دیوان از جنایت علیه بشریت، کاری ابتکاری نیست، بلکه بیشتر انعکاسی از توسعه حقوق بین‌الملل از زمان محکمه نورنبرگ به این طرف می‌باشد (Tripathi, 2008: 13)، ولی به هر حال اساسنامه برای اولین بار تعریفی جامع از مفهوم جنایت علیه بشریت را تدوین کرد. به موجب ماده ۷ اساسنامه:

1. ICC, The Prosecutor v. Lubanga, Case No. ICC-01/04-01/06, Appeals Chamber, 14 March 2012, Para. 602.

جنایت علیه بشریت عبارت است از اعمال برشمرده زیر هنگامی که به عنوان بخشی از یک حمله گسترده یا سازمان‌یافته علیه جمعیت غیر نظامی ارتکاب یافته باشد.^۱

ثانیاً در متن اساسنامه در قسمت جنایات علیه بشریت، مفاهیم و عبارات طوری بیان شده‌اند که موضوع جنایات علیه بشریت که قبل از آن به دلیل سوابق جنگ‌های یوگسلاوی و رواندا به رغم قابلیت اعمال، همواره در چارچوب منحصماً مسلحانه مطرح شده بود، به طور صریح بر وضعیت‌های غیر از جنگ نیز اعمال شود (Pillay, 2008: 5).

ثالثاً به نظر می‌رسد اساسنامه دیوان شامل مصادیق زیادتری از جنایت علیه بشریت در مقایسه با هر سند مشابه دیگر باشد. ماده ۷، دایره جنایت علیه بشریت را که قبلاً در اساسنامه دادگاه‌های یوگسلاوی و رواندا مطرح شده بود، توسعه داده است؛ برای نمونه، فهرست دیوان شامل ناپدیدسازی اجباری افراد و جنایات جنسی می‌شود که تا حدودی نو می‌باشند (بیگ‌زاده، ۱۳۷۷: ش ۲۱-۲۲/۹۰).

رابعاً بر طبق ماده ۷ اساسنامه دیوان، جنایت علیه بشریت می‌تواند شامل اقدامات بازیگران غیر دولتی نیز بشود؛ چرا که هیچ‌گونه اشاره‌ای به دولت یا واحدهای دولتی نشده است و فقط بر مبنای انسجام و گستردگی اقدام، جنایت علیه بشریت تعریف شده است.

۱. دادگاه رواندا در رأی آکایه سو، عنصر گستردگی را «عمل در بعد گسترده و وسیع که از سوی جمعی از افراد با شدت قابل ملاحظه و علیه مجموعه‌ای از قربانیان صورت می‌گیرد»، قلمداد کرده است و عنصر سازمان‌یافتگی را نیز به شکل زیر تعریف می‌کند: «اقدامات تماماً سازمان‌یافته و متعاقب یک طرح منظم و باقاعده بر مبنای سیاست مشترک، شامل منابع خصوصی یا عمومی مهم». دادگاه یوگسلاوی نیز در رأی بلاسکیچ مقرر می‌دارد که تحقق عنصر سازمان‌یافتگی نیاز به شرایط اساسی زیر دارد: ۱. وجود هدف سیاسی، ۲. ارتکاب یک جرم در بعد گسترده علیه جمعیت غیر نظامی یا ارتکاب مستمر و مکرر اعمال غیر انسانی مرتبط با همدیگر، ۳. تدارک یا استفاده از منابع عمومی و خصوصی مهم به ویژه منابع نظامی، ۴. دخالت مراجع سیاسی یا نظامی عالی‌رتبه در تعریف و ایجاد طرح. در کل، عنصر گستردگی جنایات علیه بشریت احتمالاً از لحاظ احراز آسان‌تر است، به طوری که لزوماً به حجم اعمال ارتکاب‌یافته و تعداد قربانیان اشاره دارد؛ لذا در مقایسه با عنصر سازمان‌یافتگی عینی‌تر است (Bantekas & Nash, 2007: 130-132).

در خصوص نسل‌کشی، تعریف ارائه‌شده در اساسنامه هیچ‌گونه توسعه‌ای نداشته است و اساسنامه در ماده ۶، همان تعریف مندرج در ماده ۲ کنوانسیون نسل‌کشی را عیناً اتخاذ نموده است.^۱ اما در خصوص جنایت جنگی، اساسنامه دیوان حاوی پیشرفت‌هایی می‌باشد: اولاً اساسنامه به صراحت نقض فاحش حقوق بشردوستانه در مخاصمات مسلحانه داخلی را به عنوان یک جنایت بین‌المللی به رسمیت می‌شناسد، در حالی که قبلاً چنین صراحتی وجود نداشت و تنها در سال ۱۹۹۵، دادگاه یوگسلاوی در قضیه تادیچ عنوان داشته بود:

مقررات مربوط به نقض‌های شدید مندرج در ماده ۲ اساسنامه دادگاه [جنایت جنگی] همچون مخاصمه مسلحانه بین‌المللی بر مخاصمات مسلحانه با ویژگی غیربین‌المللی نیز اعمال می‌شود.^۲

ثانیاً بر اساس کنوانسیون‌های ژنو، قابلیت اعمال حقوق بشردوستانه تنها محدود به اتباع دولت‌های عضو است. اما دیوان بر طبق اساسنامه خود می‌تواند بر جنایات ارتكابی در قلمرو کشور عضو یا توسط اتباع دولت عضو صلاحیت داشته باشد. در چنین صورتی دیوان می‌تواند بر جنایات ارتكابی اتباع دولت‌های غیر عضو در قلمرو دولت عضو واجد صلاحیت بوده و در مقایسه با حقوق بشردوستانه، حمایت بیشتری از قربانیان داشته باشد. دیوان با پیش‌بینی انواع متفاوت از حمایت‌های حقوقی، در مسیر اجرای عدالت برای قربانیان گام برداشته است (رضوی فرد و دیوباز، ۱۳۹۲: ش ۳/۹۵).

اما دیوان در ارتباط با تسری صلاحیت خود به نقض‌های حقوق بشری، با محدودیت‌هایی نیز مواجه است. جنایاتی که مشمول صلاحیت دیوان هستند، صرفاً خطرناک‌ترین جنایات بین‌المللی هستند که صلح، امنیت، آسایش و وجدان بشری را بر هم

۱. ماده ۶ اساسنامه دیوان مقرر می‌دارد: «نسل‌کشی عبارت است از هر یک از اعمال زیر که با قصد نابودی تمام یا بخشی از یک گروه قومی، ملی، مذهبی و نژادی صورت می‌گیرد: ۱. قتل اعضای یک گروه، ۲. وارد ساختن صدمات جسمی و روانی به اعضای یک گروه، ۳. گذاشتن عمدی یک گروه در یک نوع شرایط زندگی که منجر به نابودی فیزیکی جزئی یا کلی آن‌ها شود، ۴. انتقال اجباری بچه‌های یک گروه به گروه دیگر، ۵. انجام اقداماتی به منظور جلوگیری از زاد و ولد در یک گروه».

2. ICTY, The Prosecutor v. Dusko Tadić, Case No. IT-94-1-AR72, Appeals Chamber, Decision, 2 October 1995, Para. 83.

می‌زنند، در حالی که همهٔ موارد نقض‌های حقوق بشری، واجد چنین ویژگی‌هایی نیستند. در واقع دایرهٔ صلاحیت موضوعی دیوان، به خطرترین جرایم مورد اهتمام جامعهٔ بین‌المللی و بر فجع‌ترین جنایاتی که موضوع نگرانی جامعهٔ بین‌المللی است، محدود می‌شود. همچنین آستانهٔ جنایات مشمول صلاحیت دیوان بسیار بالاست. احراز گسترده و سازمان‌یافته بودن نقض‌های حقوق بشر و همچنین قصد نابودی تمام یا بخشی از یک گروه تا حدودی مشکل است. این امر می‌تواند بسیاری از جنایات حقوق بشری را از محدودهٔ صلاحیت دیوان خارج سازد.

از سویی دیگر، دیوان تنها به جنایات واقع در قلمرو دولت‌های عضو یا توسط اتباع دولت‌های عضو رسیدگی می‌کند، در حالی که تا به الان تنها ۱۲۴ دولت، عضو دیوان هستند.^۱ لذا یکی از محدودیت‌های بزرگ پیش روی دیوان در رسیدگی به نقض‌های حقوق بشری، دایرهٔ صلاحیت محدود آن است. در کل، دولت‌هایی که اتباع آن‌ها تقریباً دو سوم جمعیت جهان را تشکیل می‌دهند، به عضویت دیوان درنیامده‌اند و اگر دولتی به عضویت اساسنامه درنیامده باشد، در چارچوب اساسنامهٔ دیوان، دستش در ارتکاب نقض‌های شدید حقوق بشری در محدودهٔ سرزمینی خویش باز است. این در حالی است که دیوان بدون همکاری دولت‌ها نمی‌تواند به اهداف مورد نظر خود نائل شود. دیوان در کلیهٔ مراحل اولیهٔ مربوط به رسیدگی‌های کیفری، شروع تحقیق و تعقیب تا اجرای حکم، نیازمند کمک و همکاری دولت‌هاست (رمضانی قوام‌آبادی، ۱۳۹۳: ۱۰۱/۸۶). همچنین به لحاظ صلاحیت زمانی نیز صلاحیت دیوان محدود به جنایات حقوق بشری واقع شده بعد از لازم‌الاجرا شدن اساسنامه، سال ۲۰۰۲ می‌باشد.

محدودیت دیگر، پذیرش و اعمال اصل صلاحیت تکمیلی دیوان است. در چارچوب صلاحیت تکمیلی، دیوان تنها زمانی به نقض‌های حقوق بشری در قالب جنایات مشمول صلاحیت خود رسیدگی خواهد کرد که محاکم ملی، مایل یا قادر به رسیدگی نباشند. عموماً بنا بر ماهیت جنایات بین‌المللی و ارتکاب آن‌ها توسط سران کشورها و یا افراد بانفوذ، غالباً کشورها تمایلی به محاکمهٔ جنایتکاران ندارند یا چون هنگام وقوع

1. <https://asp.icc-cpi.int/en_menus/asp/statesparties/>.

این گونه جرایم اکثراً درگیر ناآرامی‌های بلندمدت داخلی هستند، نظام قضایی آن‌ها، اقتدار و صلاحیت لازم را برای تعقیب و محاکمه مجرمان ندارد (رضوی فرد و نصرالهی شهری، ۱۳۹۵: ش ۴۳/۲). بر اساس اساسنامه، اعمال صلاحیت تکمیلی علاوه بر دولت محل ارتکاب جرم می‌تواند توسط هر دولت غیر عضوی که اتباعش مرتکب جنایات داخل در صلاحیت دیوان در کشور عضو شده باشند، نیز صورت گیرد (ممتاز و اکبری، ۱۳۹۵: ش ۴۵/۷۸). صرف نظر از اینکه نفس وجود اصل صلاحیت تکمیلی، نقش مثبتی در حمایت از حقوق بشر از طریق تشویق رسیدگی دولت‌ها دارد، وجود آن همچنین می‌تواند میزان رسیدگی‌های دیوان به جنایات بین‌المللی به طور عام و نقض‌های حقوق بشری به طور خاص را کاهش دهد؛ چرا که محاکم ملی، تقدم رسیدگی نسبت به دیوان خواهند داشت و در صورتی که این محاکم مایل به رسیدگی نباشند یا نتوانند به جنایات تحت صلاحیت دیوان رسیدگی کنند، صلاحیت از نوع تکمیلی خواهد بود (رمضانی قوام‌آبادی، ۱۳۹۳: ش ۱۱۲/۸۶).

ب) ملاحظات حقوق بشری در ارجاع قضیه به دیوان

نحوه ارجاع پرونده به دیوان نیز حاکی از تحولات مثبتی است که با حقوق بشر مرتبط است. یکی از نکات حائز اهمیت در اساسنامه دیوان، امکان ارجاع وضعیت‌های حقوق بشری از سوی دادستان به دیوان است. بر اساس این راهکار که خود برگرفته از سوابق موفق عملکرد دادگاه‌های یوگسلاوی و روانداست، دادستان دیوان می‌تواند خود رأساً به عنوان مدعی‌العموم «جامعه بین‌المللی در کل» وضعیت‌های حادث حقوق بشری را به دیوان ارجاع دهد.^۱ دادستان می‌تواند با کسب اطلاعات از دولت‌ها، ارکان ملل متحد، سازمان‌های بین‌الدولی یا غیر دولتی یا منابع معتبر دیگری که مناسب تشخیص می‌دهد، بر مشکلات ناشی از ملاحظات سیاسی مربوط به ارجاع وضعیت از سوی دولت‌ها و

۱. تمایز عمده‌ای بین تعقیب توسط دادستان در حقوق داخلی و حقوق بین‌الملل وجود دارد و آن صلاحیت بی‌قید و شرط دادستان در حقوق داخلی است. در حالی که در یک سیستم نامتمرکز چون حقوق بین‌الملل که بسیاری از نهادهای کیفری تعریف نشده‌اند و گستره آن‌ها مشخص نیست، دامنه اختیارات دادستان باید محدود باشد. بر این اساس، فعالیت‌های وی در چارچوب دیوان باید پیوسته تحت نظارت عالی شعب دیوان بوده و مجوز آن اقدامات باید قبلاً از طرف محاکم صادر شده باشد.

شورای امنیت فائق آمده و با ارجاع وضعیت‌های حقوق بشری، منجر به تحول در رسیدگی‌های یک محکمه کیفری بین‌المللی به مسائل حقوق بشری شود. البته در این خصوص بر طبق ماده (۲) ۱۲ اساسنامه، بر خلاف ارجاع توسط شورای امنیت، عضویت دولت محل ارتکاب جرم یا دولت متبوع متهم در دیوان لازم است. گرچه احتمال تبدیل نقش دادستان به ابزار فشاری برای دولت‌های کوچک از سوی دولت‌های بزرگ و بانفوذ در عرصه بین‌المللی دور از ذهن نیست، ولی در بستر سوابق مثبت نقش دادستان در محاکم کیفری بین‌المللی سابق، و نظارت شعب و قضات دیوان بر عملکرد دادستان، می‌توان در عمل بر چنین فرضی فائق آمد.^۱

همچنین دیوان در مقایسه با سایر نهادهای حقوق بشری، از طرق مختلف، حمایت بیشتری در باب امکان طرح دعوی و طرفین آن از حقوق بشر به عمل می‌آورد؛ برای مثال، بر خلاف نهادهایی مثل کمیته حقوق بشر که در آنجا امکان طرح دعوی دولت علیه دول دیگر، منوط به صدور اعلامیه است و امکان رسیدگی به دعوی علیه دولت تشریفات خاصی دارد، صلاحیت دیوان بر جنایات بین‌المللی به محض عضویت دولت تجلی می‌یابد و نیازی به صدور اعلامیه مثل کمیته حقوق بشر نیست. صلاحیت دیوان به طور خودکار با عضویت دولت محقق می‌شود. همچنین رسیدگی به وضعیت‌ها در دیوان، کلی است، در حالی که رسیدگی در نهادهایی مثل کمیته حقوق بشر، فردی است. لذا رسیدگی به یک وضعیت در دیوان که رسیدگی کیفری است، نمی‌تواند مانع رجوع افراد برای احقاق حق خود در نهادهای دیگری مثل کمیته حقوق بشر علیه دولتی خاصی شود. افزون بر این اصولاً ناقض حقوق بشر و طرف دعوی نزد نهادهای حقوق بشری عمدتاً دولت و نهادهای وابسته به آن می‌باشد. ولی در دیوان، علاوه بر دولت، گروه‌های سازمان‌یافته نیز ممکن است ناقض حقوق بشر قلمداد شده و یا مرتکب جنایت بین‌المللی محسوب شوند؛ بدین معنا که این واحدها نیز می‌توانند اقدامات سازمان‌یافته و گسترده‌ای در راستای ارتکاب جنایات بین‌المللی انجام دهند. از سویی دیگر از آنجا که دیوان در صدد اعمال صلاحیت بر اشخاص است و نه دولت‌ها (ممتاز و

۱. برای مطالعه بیشتر در خصوص نقش دادستان در چارچوب دیوان، ر.ک: اجتهادی، ۱۳۷۸: ۲۶۷-۲۸۰.

اکبری، ۱۳۹۵: ش ۴۴/۷۸)، مسئولیت دیوان، رسیدگی کیفری به جنایات ارتكابی اشخاص حقیقی است نه حقوقی. لذا تنها اشخاصی که در رأس این نهادها و سازمان‌ها قرار دارند، در مقام فردی مورد محاکمه و مجازات قرار می‌گیرند. بنابراین از آنجا که مسئولیت کیفری دولت‌ها در حقوق بین‌الملل پذیرفته نشده است، تنها اشخاص حقیقی می‌توانند محاکمه و مجازات شوند و طرف دعوای اشخاص حقیقی باشند نه حقوقی.

اما در خصوص ارجاع وضعیت در چارچوب اساسنامه دیوان چالش‌هایی وجود دارد؛ چرا که اولاً مشکل ارجاع وضعیت یک دولت عضو توسط سایر دول عضو، به دلیل رعایت ملاحظات سیاسی همچنان به جای خود باقی است. توضیح اینکه هر یک از دول عضو می‌تواند بر طبق مفاد مواد (۱) ۱۴ و (۲) ۱۲ اساسنامه، موضوع ارتكاب یکی از جنایات مشمول صلاحیت دیوان را در صورتی که در قلمرو یکی از دولت‌های عضو و یا توسط اتباع یکی از دولت‌های عضو صورت گرفته باشد، به دیوان ارجاع دهد. چند مورد اخیر ارجاع وضعیت به دیوان نیز عمدتاً از سوی خود دولت محل وقوع جرم صورت گرفته است و به رغم بالا رفتن وخامت اوضاع انسانی، به خاطر ملاحظات صرفاً سیاسی، هیچ دولت عضوی حاضر به ارجاع وضعیت دولت عضو دیگر به دیوان نشده است. برای مثال، وضعیت جمهوری دموکراتیک کنگو توسط خود دولت کنگو در سال ۲۰۰۴، وضعیت اوگاندا توسط خود دولت اوگاندا در سال ۲۰۰۴، وضعیت جمهوری آفریقای مرکزی توسط خود دولت آفریقای مرکزی در سال ۲۰۰۴ و وضعیت مالی توسط خود دولت مالی در سال ۲۰۱۲ به دیوان ارجاع شده است.^۱ ثانیاً شورای امنیت تنها زمانی وضعیت را به دیوان ارجاع می‌دهد که صلح و امنیت بین‌المللی به هم بخورد. لذا شورای امنیت نه از باب حمایت مستقیم از حقوق بشر، بلکه از باب حمایت از صلح و امنیت بین‌المللی اقدام می‌کند و به نظر می‌رسد که این امر در حمایت از حقوق بشر خیلی کارساز نباشد؛ چرا که شورای امنیت ذاتاً یک نهاد سیاسی بوده (Luck, 2005: 2) و ممکن است که تحت تأثیر مؤلفه‌ها و ملاحظات سیاسی، از ارجاع یک وضعیت حادث حقوق بشری خودداری کند. علاوه بر آن، ممکن نیست که تمامی

1. <<https://www.icc-cpi.int/pages/situation.aspx>>.

موارد نقض حقوق بشری، به آستانه لازم برای ارجاع وضعیت از سوی شورای امنیت برسند. همچنین ممکن است که در موقع تعارض میان حمایت از حقوق بشر و حفظ صلح و امنیت بین‌المللی، شورای امنیت در قالب ماده ۱۶، رعایت حقوق بشر را قربانی مصالح سیاسی کرده و ادامه رسیدگی را متوقف کند. ثالثاً در رویه نهادهای حقوق بشری از جمله کمیته حقوق بشر، در کنار دولت، فرد نیز حق طرح شکایت دارد (تاموشات، ۱۳۸۶: ۳۰۳-۳۵۰). ولی در اساسنامه دیوان بر طبق ماده ۱۳، اگرچه قربانیان اصلی جنایات بین‌المللی انسان‌ها هستند، اما آن‌ها در مقام فردی، حق ارجاع وضعیت به دیوان را ندارند و تنها شورای امنیت، دولت‌های عضو و شخص دادستان می‌توانند باعث ارجاع وضعیت به دیوان شوند. لذا در چارچوب اساسنامه، بر خلاف نهادهای حقوق بشری، اشخاص حقیقی به هیچ وجه ابتکار ارجاع وضعیت به دیوان را ندارند.

همچنین دیوان می‌تواند و باید بر حقیقت‌یابی حقوق بشری در سطوح مختلف دولتی و غیر دولتی تکیه نموده و از گزارشات آن نهادها استفاده نماید؛ برای مثال، یافته‌های گروه تحقیق سازمان ملل و گروه متخصصان شورای حقوق بشر دارفور، راه تحقیقات دیوان را هموار نمود. کمیسیون بین‌المللی تحقیق شورای امنیت در خصوص دارفور و مأموریت عالی‌رتبه شورای حقوق بشر در خصوص وضعیت حقوق بشر در دارفور، نقض‌های جدی متعددی در خصوص حقوق بشر را مستند ساختند و اطلاعاتی فراهم ساختند که نشان می‌داد دارفور قادر یا مایل به رسیدگی نیست (Pillay, 2008: 13). البته در اساسنامه دیوان، امکان همکاری با سازمان‌های غیر دولتی حقوق بشری نیز وجود دارد. یکی از تأثیرات تأسیس دیوان بر توسعه روند همکاری دیوان با سازمان‌های غیر دولتی حقوق بشری، تأثیر این نهاد روی روش‌شناسی فرایند حقیقت‌یابی سازمان‌های مذکور می‌باشد. نمونه بارز این مسئله قبلاً در چارچوب دادگاه یوگسلاوی در زمینه پروژه مستندسازی حقوق بشردوستانه در کوزوو، موسوم به پروژه گروه بحران بین‌المللی، در سال ۱۹۹۹ شکل گرفته بود. هدف از اجرای این پروژه، تشخیص نقض‌های حقوق بشردوستانه بین‌المللی و ثبت اسناد و مدارک مستقیم آن نقض‌ها به منظور تدارک اطلاعات کافی در خصوص شاهدان و جنایت‌ها برای دادگاه یوگسلاوی سابق بود. در ظرف ۷ ماه، ۴۷۰۰ سند و مدرک از سوی قربانیان و شاهدان ارائه شد. برای اینکه این اسناد

به راحتی قابل استفاده از سوی دادگاه باشد، پروژه، اطلاعات را به پایگاه داده‌های الکترونیکی منتقل نمود. این امر فرایند همکاری میان نهادهای حقوق بشری غیر دولتی و محکمه کیفری بین‌المللی را تسریع کرد (9: Human Rights First, 2004). دیوان در قضیه لوبانگا که اتهام ایشان مشارکت دادن کودکان به عنوان کودکان سرباز در مخاصمات مسلحانه کنگو بود، ضمن تأکید بر مفاد کنوانسیون حقوق کودک، بر نقش مهم سازمان‌های غیر دولتی حقوق بشری در تأمین اطلاعات لازم در خصوص ارتکاب نقض‌های حقوق بشری تأکید داشت.^۱

ج) تفسیر قواعد مندرج در اساسنامه دیوان بر اساس ملاحظات حقوق بشری
یکی دیگر از مهم‌ترین مقررات اساسنامه، ماده (۳) ۲۱ می‌باشد که مقرر می‌دارد: اجرا و تفسیر حقوقی که در این ماده پیش‌بینی شده است، باید مطابق با «حقوق بشر به رسمیت شناخته‌شده بین‌المللی»^۲ باشد. در واقع بر طبق این ماده، تمامی قوانین و مقررات مندرج در اساسنامه باید در پرتو معیارها، تعاریف و تعابیر از پیش تعیین‌شده و موجود در حقوق بین‌الملل بشر تفسیر شود. این امر، نشان از جایگاه بسیار مهم مباحث حقوق بشری در اساسنامه دیوان دارد. در تأیید این برداشت، ماده ۳۶ اساسنامه مقرر می‌دارد که قضات نامزد باید در حقوق بین‌الملل و حقوق بشر، صاحب صلاحیت باشند. بنابراین قضات دیوان در صدور آرای خود از مجموعه گسترده‌ای از قواعد حقوق بشری برخوردار خواهند بود.

از مفاد ماده (۳) ۲۱ اساسنامه دیوان چندین نکته مهم استنتاج می‌شود: اولاً «حقوق بشر به رسمیت شناخته‌شده بین‌المللی» مندرج در این ماده، شامل منابع الزام‌آور مثل معاهدات و عرف و همچنین اسناد غیر الزام‌آور می‌باشد. بنابراین در چارچوب این ماده، دیوان می‌تواند حقوق بشر بین‌المللی شناخته‌شده را تفسیر موسع نماید، به طوری که حتی شامل اسناد قانوناً غیر الزام‌آور نیز بشود. شعبه تجدیدنظر دادگاه در قضیه کاتانگا مقرر داشت که فقدان مقرر صریح در اساسنامه بر جبران خسارت مالی برای

1. ICC, The Prosecutor v. Lubanga, Case No. ICC-01/04-01/06, Appeals Chamber, 14 March 2012, Para. 126.
2. Internationally recognized human rights.

نقض حقوق متهم به معنای عدم وجود این حق نیست و بنابراین شعبه تجدیدنظر، اختیار رعایت میثاق مدنی و سیاسی را به عنوان یک منبع معتبر به موجب حقوق بین‌الملل دارد.^۱ از سویی دیگر، دیوان در قضیه لوبانگا در تعیین مصادیق حقوقی قربانی و خسارت وارده، به اصول راهنمای سازمان ملل متحد در خصوص حق بر جبران خسارت برای قربانیان نقض‌های فاحش حقوق بشردوستانه، که الزام‌آور نیستند (موسوم به اصول ون بوون - باسیون) اشاره کرد.^۲ ثانیاً حقوق بشر به رسمیت شناخته شده بین‌المللی نه تنها شامل نظام حقوق بشر جهانی می‌شود، بلکه شامل نظام منطقه‌ای حقوق بشر مثل نظام اروپایی حقوق بشر، نظام آفریقایی حقوق بشر و... می‌شود. این امر به ویژه زمانی که قضیه مورد رسیدگی نزد دیوان، مربوط به دولت عضو یا اتباع دولت عضو چنین نظام‌هایی می‌باشد، مطرح است.

دیوان بر طبق مفاد ماده (۳) ۲۱ اساسنامه، در موقع بروز تعارض میان مفاد اساسنامه و حقوق بشر به رسمیت شناخته شده بین‌المللی، حقوق بشر را مرجح شمرده و اجرا و تفسیر اساسنامه را موکول به انطباق با مفاد حقوق بشر دانسته است. در پرونده لوبانگا^۳ دیوان مقرر داشت (برای مطالعه بیشتر ر.ک: میرمحمدصادقی، ۱۳۹۱: ش ۵۷):

زمانی که برگزاری محاکمات عادلانه توسط دیوان به خاطر نقض حقوق بنیادین شخص متهم یا مظنون غیر ممکن شود، شخص متهم نباید مورد محاکمه قرار گیرد... اگر محاکمه عادلانه نتواند صورت گیرد، فرایند قضایی باید متوقف شود.^۴

1. ICC, The Prosecutor v. Katanga, Case No. ICC-01/04-01/07-522, Appeals Chamber, 27 May 2008, Para. 49.

2. Van Boven-Bassiouni Principles.

3. ICC, The Prosecutor v. Lubanga, Case No. ICC-01/04-01/06-1486, Appeals Chamber, 21 October 2008, Para. 37.

۴. دیوان در ۱۴ مارچ ۲۰۱۲ توماس لوبانگا را به خاطر ارتکاب جنایات جنگی، نام‌نویسی و مشارکت و استفاده از کودکان زیر ۱۵ سال در مخاصمات مسلحانه (کودکان سرباز) مجرم شناخت و وی را به ۱۴ سال حبس محکوم نمود. رأی محکومیت و میزان مجازات تعیین شده، در سال ۲۰۱۴ توسط شعبه تجدیدنظر تأیید شد و وی برای گذراندن دوره محکومیتش به کنگو منتقل شد.

5. ICC, The Prosecutor v. Lubanga, Case No. ICC-01/04-01/06-772, Appeals Chamber, 14 December 2006, Para. 37.

البته برتری حقوق بشر نزد دیوان همواره مطلق نیست. اگر استانداردهای بین‌المللی حقوق بشر پایین‌تر از استانداردهای مندرج در اساسنامه دیوان باشد، اساسنامه دیوان مرجح خواهد بود؛ برای مثال، در قضیه کاتانگا^۱ شعبه دیوان نتیجه گرفت که حقوق قابل اعمال بر اساس اساسنامه، بالاتر از حقوق قابل اعمال بر طبق کنوانسیون اروپایی حقوق بشر است.^۲ رویه دیوان نشان می‌دهد که در اعمال و تفسیر حقوق بشر بیشتر به عنوان محکمه حقوق بشری عمل می‌کند. نتیجه حتمی این نقش جدید آن است که دیوان در تفسیر حقوق بشر، از «صلاح‌دید و درک بالایی»^۳ از جایگاه حقوق بشر برخوردار است (Svaček, 2014: 338).

البته کاربرد تفسیری حقوق بشر به رسمیت شناخته شده تنها محدود به موضوعات آیین دادرسی است. آیین دادرسی دیوان، ترکیبی از دو نظام بزرگ حقوقی کامن‌لا و رومی ژرمنی بوده و از این رو تفسیر مفاد آن همواره با مشکل مواجه است (دلماس مارتی، ۱۳۸۶: ش ۳۰۷/۳۷)، اما تفسیر نمی‌تواند به قواعد حقوق بین‌الملل کیفری ماهوی تسری یابد و این رویکرد، مغایر با «اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها»^۴ می‌باشد (Svaček, 2014: 335). اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها بدین معناست که اگر قانون‌گذار قبل از ارتکاب عمل، با عبارات صریح و دقیق برای تعیین دقیق محتوای نظم اجتماعی که تجاوز به آن جرم قلمداد خواهد شد، اقدام ننموده باشد، هیچ عملی را نمی‌توان مجرمانه قلمداد نمود (دوپوتی، ۱۳۷۴: ش ۲۸۸/۱۳). مبنای این اصل، منع تعقیب و مجازات افرادی است که به دلایل عقلی و منطقی هنگام ارتکاب جرم، اعتقاد به قانونی بودن اعمال خود داشته‌اند (کیتی‌شیایززی، ۱۳۸۳: ۹۷). این اصل مانع از آن است که دیوان بتواند گام‌های بیشتری در توسعه حمایت از حقوق بشر بردارد؛ بدین معنا که برخلاف

۱. دیوان در ۷ مارچ ۲۰۱۴ جرمین کاتانگا را به موجب ماده ۲۵(۳)(d) اساسنامه به عنوان شریک جرم در ارتکاب جنایات علیه بشریت (قتل) و چهار جنایت جنگی (قتل، حمله به جمعیت غیر نظامی، تخریب اموال و تاراج) ارتكابی در ۲۴ فوریه ۲۰۰۳ در زمان حمله به روستای بوگورو در منطقه جمهوری دموکراتیک کنگو مجرم شناخت و وی را به موجب رأی قطعی به ۱۲ سال حبس محکوم نمود.

2. ICC, The Prosecutor v. Katanga, Case No. ICC-01/04-01/07-522, Appeals Chamber, 27 May 2008, Para. 62.

3. Margin of appreciation.

4. Nullum crimen sine lege.

سایر نهادهای حقوق بشری که از طریق تفاسیر خود، برداشت موسعی از مباحث حقوق بشری داشته و روزبه‌روز دایرهٔ حمایت خود را افزایش می‌دهند، این نقش و اختیار در خصوص دیوان به دلیل ماهیت کیفری مباحث، در مقایسه با سایر نهادهای حقوق بشری محدود است.

د) امکان توسعهٔ قواعد و ساختارهای حقوق بشری

یکی از مهم‌ترین کارکردهای دیوان، ترغیب دولت‌ها به اجرای قواعد حقوق بشر می‌باشد. از آنجا که دولت‌ها ابا دارند از اینکه از سوی دیوان به عنوان دولت ناتوان یا بی‌میل در تعقیب و پیگرد مجرمان بین‌المللی مورد خطاب قرار گیرند، صلاحیت تکمیلی می‌تواند مشوقی برای اعمال صلاحیت دولت‌ها در انجام تعهداتشان در زمینهٔ جنایات بین‌المللی محسوب شود (بهمن تاجانی، ۱۳۹۴: ش ۱/۲۴۴). لذا دولت‌ها اگر بخواهند در اعمال صلاحیت خود با مشکل مواجه نشوند، باید قوانین خود را با اساسنامه مطابق نمایند. بنابراین دولتی که می‌خواهد از ورود دیوان به امور صلاحیتی خود جلوگیری کند، باید قوانین اجرایی با استاندارد کافی داشته باشد که با اعمال آن‌ها تضمین نماید که محاکم داخلی آن کشور قادر و مایل به رسیدگی به مورد خاص هستند (Bekou & Shah, 2006: 500). معیارهای عدم تمایل و ناتوانی هر دو عینی هستند. ایجاد تأخیر غیر موجه در روند رسیدگی‌ها، تعقیب و محاکمه با هدف مصون نگه داشتن متهم از مسئولیت کیفری، و بی‌طرفانه یا مستقل نبودن رسیدگی‌ها، معیارهای عدم تمایل بوده و فروپاشی نظام قضایی و یا در دسترس نبودن نظام قضایی، از معیارهای عینی عدم توانایی می‌باشند (رضوی‌فرد و نصرالهی شهری، ۱۳۹۵: ش ۲/۴۵). لذا وجود قوانین داخلی مناسب، اولین گام در راه کسب صلاحیت محاکم داخلی و تقویت سازوکارهای رسیدگی داخلی برای جلوگیری از اعمال صلاحیت دیوان است. چه‌بسا کشورهایی که قوانین داخلی آن‌ها چندان مطابق با معیارهای حقوق بشری نیست و به محض الحاق به دیوان ممکن است با مشکل مواجه شوند. لذا دولت‌هایی که در فکر پیوستن به دیوان هستند، باید قوانین داخلی خود را با قواعد حقوق بشری مندرج در اساسنامهٔ دیوان مطابق سازند. امکان دارد که دیوان بتواند اجرای بین‌المللی حقوق بشر را

حتی بدون شروع رسیدگی به یک پرونده تقویت نماید. چنین وضعیتی در تأثیر تحریک‌کننده بازداشت آگوستو پینوشه توسط انگلستان روی سیستم قضایی شیلی به منصفه ظهور رسید. بازداشت وی در انگلستان، بحث‌های مفصلی در سطح محاکم شیلی در خصوص نقض‌های حقوق بشری وی به راه انداخت (Mayerfeld, 2003: 103).

دیوان می‌تواند در توسعه قواعد عرفی بین‌المللی هم سهیم باشد. دادگاه یوگسلاوی در کیفرخواست دادستان علیه فراندزیچ، اهمیت و جایگاه حقوقی اساسنامه دیوان را در ایجاد قواعد عرفی به شرح زیر بیان داشت:

اساسنامه در اکثر حوزه‌ها می‌تواند حاکی از اجماع تعداد زیادی از دولت‌ها تلقی شود. با لحاظ ماده ۱۰ اساسنامه، توسل به اساسنامه می‌تواند به تشریح حقوق بین‌الملل عرفی کمک کند. بنا به مورد می‌توان به اساسنامه دیوان به عنوان بیان حقوق عرفی و یا تدوین حقوق عرفی استناد جست؛ اگرچه البته در برخی از حوزه‌ها، به ایجاد حقوق جدید و یا اصلاح حقوق موجود می‌پردازد. در هر صورت اساسنامه دیوان می‌تواند در کل به عنوان یک سند معتبری که معرف «اعتقاد حقوقی»^۱ تعداد زیادی از دولت‌ها باشد، مورد استناد قرار گیرد.^۲

«مواردی که به نظر می‌رسد در رویه دیوان، زمینه شکل‌گیری قواعد عرفی را فراهم سازد، عبارت‌اند از: ۱. اساسنامه با دقت زیادی، ممنوعیت جنایات جنسی به ویژه در مورد زنان را مطرح می‌کند؛ ۲. آن موارد شمول مفهوم جنایات جنگی ارتكابی در مخاصمات مسلحانه داخلی و بین‌المللی را افزایش می‌دهد؛ ۳. اساسنامه همبستگی میان جنگ را با جنایات علیه بشریت که قبلاً مطرح بود، حذف نمود؛ ۴. آن مصونیت مبتنی بر جایگاه رسمی افراد را حذف نمود. این توسعه‌ها نقش دیوان را در حمایت از حقوق بشر برجسته‌تر می‌سازد» (Mayerfeld, 2003: 104).

دیوان در زمینه توسعه رویه قضایی و تبادل قضایی در حوزه حقوق بشر نیز می‌تواند نقش آفرین باشد. همه نهادهای ملی و بین‌المللی می‌توانند از تبادل رویه قضایی و قواعد مورد توجه دیوان استفاده کنند؛ در حالی که خود دیوان از طریق اعمال اصل صلاحیت

1. Opinio juris.

2. ICTY, Prosecutor v. Furundzija, Case No. IT-95-17/1-T, 10 December 1998, Para. 227, PP. 87-88.

تکمیلی بر تشویق و تقویت کارایی نظام‌های قضایی ملی تمرکز دارد؛ رویه قضایی آن می‌تواند مورد استفاده مراجع داخلی قرار گیرد. به نظر می‌رسد دیوان نوعی نقش نظارتی بر صلاحیت محاکم ملی داشته و اصلاح، ارتقا و هماهنگی نظام‌های کیفری ملی از اهداف ضمنی اساسنامه است (رضوی‌فرد و نصرالهی شهری، ۱۳۹۵: ش ۴۵/۲). لذا نظام حقوقی دیوان یک نظم حقوقی منفک نمی‌باشد، بلکه برعکس در دیوان و سایر محاکم، قضات و طرفین حاضر نزد آن‌ها، به طور همزمان نکاتی از حقوق بین‌الملل و حقوق ملی را مورد ملاحظه و استدلال قرار می‌دهند. لذا ایجاد موانع بر سر راه نظام‌های حقوقی غیر ممکن است. یکی از راهکارهای هماهنگ‌سازی رویه‌های ملی در انطباق با حقوق بین‌الملل، ارائه تفسیرهای منطبق با پیشرفت‌های حقوق بشری است (دلماس مارتی، ۱۳۸۶: ش ۳۱۲/۳۷). قضات ملی نمی‌توانند از نظام حقوقی بین‌المللی جدا فرض شوند، همان طوری که قضات بین‌المللی نمی‌توانند جدا از نظام‌های ملی فرض شوند. رویه قضایی محاکم ملی، سایر محاکم بین‌المللی و نهادهای حقوق بشری در خصوص تفسیر و اجرای قواعد حقوق بشری، راهنمای اصلی دیوان خواهند بود. از این رو بر طبق مفاد اساسنامه، محاکم باید از رویه قضایی همدیگر استفاده کنند (Pillay, 2008: 7). دیوان از طریق غنی‌سازی رویه قضایی ملی و تشویق قضات و دادستان‌ها به مقابله با نقض‌های فاحش حقوق بشر، بر نظام حقوق کیفری کشورها تأثیر عمیقی خواهد گذاشت؛ چرا که مراجع و محاکم ملی در طول این چند سال اخیر، تمایل فزاینده‌ای به اجرا و رعایت قوانین بین‌المللی از خود نشان داده‌اند. با لحاظ این مطلب، مطمئناً رویه قضایی دیوان در حمایت از حقوق بنیادین بشر، مورد رعایت و لحاظ مراجع داخلی نیز قرار خواهد گرفت (شبت، ۱۳۸۴: ۳۱). در این راستا در قضیه کاتانگا، دیوان خود را متعهد نمود که از تحویل فرد متهم تحت صلاحیتش به کشوری که در اجرای مجازات، وی را در شرایط سخت حقوق بشری قرار خواهد داد، اجتناب کند.^۱

نهایتاً دیوان می‌تواند زمینه‌ساز ایجار ساختارها و سازوکارهای حقوقی جدید باشد.

1. ICC, The Prosecutor v. Katanga, Case No. ICC-01/04-01/07-522, Appeals Chamber, 27 May 2008, Para. 115.

دیوان حرکت از سمت ایده حقوق بشر جهانی به سوی واقعیت را نشان می‌دهد. سیر منطقی این حرکت عبارت است از توافق روی هنجارهای اجتماعی، گنجاندن آن‌ها در قالب‌های حقوق و نهایتاً ایجاد سازوکارها (Mayerfeld, 2003: 189). این سازوکار در مطلوب‌ترین حالت، می‌تواند دادگاه جهانی حقوق بشر باشد. سابقه ایده تأسیس این دادگاه به کنفرانس جهانی حقوق بشر در سال ۱۹۹۳ در وین برمی‌گردد. اما از آن زمان، به خاطر عزم جامعه بین‌المللی در تأسیس دیوان، به تدریج از اشتیاق جامعه بین‌المللی برای ایجاد دادگاه جهانی حقوق بشر کاسته شد. در بستر تجارب جامعه بین‌المللی در تأسیس محاکم کیفری بین‌المللی و همچنین سازوکارهای منطقه‌ای حمایت از حقوق بشر، می‌توان به تدریج به سمت تحقق ایده تأسیس دیوان بین‌المللی حقوق بشر گام برداشت.

ه) امکان مشارکت و حمایت از قربانیان نقض‌های حقوق بشری در رسیدگی‌ها

دیوان اولین محکمه در سطح بین‌المللی است که امکان مشارکت مستقیم قربانیان در رسیدگی‌ها را فراهم می‌سازد. امکان مشارکت بزه‌دیدگان در دیوان، در نظام حقوق کیفری بین‌المللی نوآوری به شمار می‌رود و دیوان در این خصوص نسبت به دیگر محاکم بین‌المللی پیشگام است. اساسنامه خلأ موجود در عدالت را با تدارک صریح حق قربانیان برای مشارکت در فرایند کیفری، چه به صورت مستقیم و چه از طریق نمایندگان حقوقی، در کلیه مراحل رسیدگی دیوان فراهم می‌سازد. قربانیان از طریق حضور، اظهار عقیده، ارائه پیشنهاد، پرسش از گواهان، کارشناسان و متهمان، حق ارائه ادله و حق بررسی سوابق می‌توانند در فرایند دادرسی دیوان شرکت کنند (لعل‌علیزاده، ۱۳۹۴: ش ۲/۷۸۶-۷۸۸). استماع نظرات قربانیان پیش از صدور تصمیمات دیوان می‌تواند راهنمای دیوان در صدور آرا باشد (اسدی، ۱۳۸۸: ش ۶۸/۷۵). البته قضات باید زمانی اجازه مشارکت به قربانیان بدهند که هیچ گونه لطمه‌ای به حقوق متهم وارد نساخته و مطابق با رسیدگی‌های عادلانه باشد (Pillay, 2008: 8). این مشارکت معمولاً از طریق نمایندگان قانونی صورت می‌پذیرد، اما در محاکمه لوبانگا سه بزه‌دیده شخصاً حاضر

شدند (رضوی فرد و دیرباز، ۱۳۹۲: ش ۷۲/۳).

مقررات اصلی ناظر و حاکم بر حمایت از قربانیان و شاهدان، در مواد ۶۸ و ۶۹ اساسنامه و مواد ۸۷ و ۸۸ آیین دادرسی دیوان مندرج است. از این منظر، آیین دادرسی دیوان یکی از اساسی‌ترین جلوه‌های حقوق بشری در چارچوب دیوان است (همان: ۶۸). به موجب این مواد باید اقدامات مناسبی در کلیه مراحل رسیدگی دیوان و حتی قبل از آن به منظور حمایت از تمامیت، امنیت و آرامش جسمی و روانی قربانیان و شاهدان با احتساب عواملی مانند سن، جنس و بهداشت صورت بگیرد؛ به ویژه در جنایاتی که جنبه جنسی داشته یا علیه اطفال صورت گرفته باشد. دیوان اقدامات لازم را در حمایت از این افراد با تأسیس نهادهای موسوم به «واحد قربانیان و شاهدان»^۱ صورت داده است. دبیرخانه دیوان چنین واحدی را تأسیس کرده و مشاوره‌های بعدی را با سازمان‌های مدنی در خصوص نیازهای قربانیان تدارک می‌بیند. این نهاد، اقدامات حمایتی، ترتیبات امنیتی، مشاوره و سایر کمک‌های مناسب را برای قربانیان حادثه و شاهدانی که در خطر هستند، فراهم می‌سازد.

تفاوت دیوان با محاکم سابق کیفری در این است که اساسنامه دادگاه‌های یوگسلاوی و رواندا روی عدالت کیفری متمرکز بودند و از تدارک عدالت ترمیمی به شکل جبران خسارت برای قربانیان غفلت نموده بودند، ولی اساسنامه دیوان در ماده ۷۵ و آیین دادرسی آن در ماده ۱۷۹، شامل یک رژیم جبران خسارت نیز می‌شود. دیوان از طریق پرداخت غرامت و یا اعاده وضع به حالت سابق، خسارت وارد شده به قربانیان را جبران خواهد نمود. دیوان می‌تواند به درخواست ذی‌نفع و یا در شرایط خاص رأساً در رأی خود حدود و میزان آسیب، نقص یا صدمه وارد شده به قربانیان را معین نماید. در این راستا، مجمع دولت‌های عضو به همان شکل مقرر در ماده ۷۹، یک صندوق امانی را تأسیس نموده است که به نفع قربانیانی که در نتیجه جنایات مشمول صلاحیت دیوان، متحمل خسارت شده‌اند، عمل می‌کند. دیوان از طریق اجرای قرارهای دیوان برای جبران خسارت، جریمه‌های مالی و ضبط اموال را به صندوق امانی منتقل می‌کند.

1. Victim and Witness Unit (VWU).

در واقع هدف از این صندوق، حفظ منافع قربانیان و همچنین منافع خانواده آن‌هاست. امکان صدور حکم به جبران خسارت، و ایجاد صندوق امانی برای پرداخت غرامت به قربانیان، از موارد توسعه حقوق بشر در اساسنامه می‌باشد (اسدی، ۱۳۸۸: ش ۹۰/۶۸). نمونه‌های فعالیت این صندوق امانی، اجرای برنامه توانبخشی در جمهوری دموکراتیک کنگو برای قربانیان تجاوز جنسی، یا اجرای برنامه جراحی‌های بازسازی اعضای بدن در اوگاندا شمالی برای قربانیانی که بدن آن‌ها از حالت عادی خارج شده، بوده است (Pillay, 2008: 13).

البته قربانیان نقض‌های حقوق بشری در چارچوب رسیدگی‌های دیوان می‌تواند شامل متهمان نیز بشود؛ افرادی که خودشان اگرچه مرتکب نقض‌های حقوق بشری شده‌اند، حقوق آن‌ها در روند رسیدگی‌های دیوان رعایت نشده است. دیوان در قضیه کاتانگا، حق متهم بر برخورداری از تجدیدنظر بدون تحمیل شرایط سخت اداری، ممنوعیت مجازات مضاعف، حق جبران خسارت مؤثر به متهم متحمل نقض بنیادین حقوق بشر، عدم تجویز محاکمات غیر عادلانه ملی شامل حبس در شرایط غیر انسانی یا مجازات اعدام و... را در حمایت از حقوق متهم مورد شناسایی و تصریح قرار داده است.^۱

نتیجه‌گیری

ایجاد دیوان بین‌المللی کیفری، بخشی از تلاش‌های گسترده جامعه بین‌المللی برای مبارزه با بی‌کیفری در قبال ارتکاب جنایات بین‌المللی است. دیوان در درجه اول، یک مرجع رسیدگی به مسئولیت کیفری فردی قلمداد می‌شود، ولی همچنین نقش مهمی در مرحله اجرا و توسعه حقوق بشر دارد. دیوان در پرتو اساسنامه خود از طریق جلب توجه جهانیان به شدیدترین جنایات بین‌المللی که عمدتاً جنبه حقوق بشری دارند، یک نهاد شبه حقوق بشری جلوه می‌کند که از سازوکارهای کیفری برای رعایت و تضمین حقوق بشر استفاده می‌کند. با این حساب، تأسیس دیوان می‌تواند نویدبخش حرکتی بزرگ در حمایت کیفری از حقوق بشر باشد.

1. ICC, The Prosecutor v. Katanga, Case No. ICC-01/04-01/07, 11 May 2016, Paras. 49, 74, 84, 105.

اساسنامه دیوان به کرات از ایده حقوق بشر و مؤلفه‌های حقوق بشر در پیشبرد سیاست‌های قضایی دیوان استفاده نموده است که هر کدام فرصتی برای توسعه حقوق بشر فراهم می‌سازد. از تفسیر مفاد اساسنامه در چارچوب حقوق بشر تا حمایت از بزه‌دیدگان و ایده عدالت ترمیمی همگی مؤید تلاش جامعه بین‌المللی برای ایجاد پیوند میان دو مقوله حقوق بشر و عدالت کیفری در گستره اساسنامه دیوان می‌باشد. با وجود این روند مطلوب، دیوان تنها بخشی از گام‌های اولیه در روند مبارزه با بی‌کیفری است که هنوز به اندازه کافی تثبیت نشده است. رویه قضایی دیوان در این خصوص محدود است و تنها در بستر اساسنامه دیوان می‌توان دورنمایی از وضعیت حقوق بشر در آینده را ترسیم نمود. فاصله زیادی از نظریه تا عمل وجود دارد؛ با وجود این، صرف درج صریح یا ضمنی مؤلفه‌های حقوق بشری در اساسنامه، حاکی از این باور است که دیوان در آینده به مقوله حقوق بشر بی‌تفاوت نخواهد بود و در برخورد با مقوله حاکمیت دولت‌ها، ملاحظات حقوق بشری را مورد حمایت و تضمین قرار خواهد داد.

البته دیوان در زمینه توسعه حقوق بشر با محدودیت‌هایی نیز مواجه خواهد بود. اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها، اجازه برداشت موسع از مفهوم و مصادیق حقوق بشر را به دیوان نمی‌دهد و چنین روندی صرفاً در حوزه قواعد شکلی ممکن است. همچنین دایره صلاحیت موضوعی محدود دیوان و آستانه رسیدگی بالا برای قابلیت اعمال صلاحیت دیوان، بسیاری از نقض‌های حقوق بشری غیر گسترده یا غیر سازمان‌یافته را از قلمرو رسیدگی دیوان خارج می‌سازد. با وجود این، شاید دیوان در گذر زمان و احیاناً با اصلاح اساسنامه خود بتواند بر این محدودیت‌ها چیره شود. نهایتاً در پرتو یک نگاه واقع‌بینانه نمی‌توان انتظار معجزه و انقلابی بزرگ در عملکرد دیوان در حمایت از حقوق بشر داشت، ولی می‌توان مدعی بود که با تأسیس و فعالیت دیوان، گامی مهم در خاتمه بخشیدن به بی‌کیفری در حوزه نقض‌های بنیادین حقوق بشر برداشته شده است.

کتاب‌شناسی

۱. اجتهادی، عباس، «جایگاه دادسرای دیوان کیفری بین‌المللی و نقش دادستان آن»، در: اسحاق آل حبیب، *دیوان کیفری بین‌المللی و جمهوری اسلامی ایران*، تهران، وزارت امور خارجه، ۱۳۷۸ ش.
۲. اسدی، لیلیاسادات، «جبران خسارت ناشی از جرم در دادرسی‌های کیفری بین‌المللی»، *مجله حقوقی دادگستری*، سال هفتاد و سوم، شماره ۶۸، ۱۳۸۸ ش.
۳. اعلائی، مصطفی، «دیوان کیفری بین‌المللی، حقوق بشر و مسئله الحاق»، در: اسحاق آل حبیب، *دیوان کیفری بین‌المللی و جمهوری اسلامی ایران*، تهران، وزارت امور خارجه، ۱۳۷۸ ش.
۴. بهمن تاجانی، شهرام، «حاکمیت و مسئولیت حمایت در پرتو حقوق بین‌الملل کیفری»، *فصلنامه سیاست جهانی*، دوره چهارم، شماره ۱، ۱۳۹۴ ش.
۵. بیگ‌زاده، ابراهیم، «بررسی جنایت نسل‌کشی و جنایات بر ضد بشریت در اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی»، *مجله تحقیقات حقوقی*، شماره‌های ۲۱-۲۲، ۱۳۷۷ ش.
۶. تاموشات، کریستیان، *حقوق بشر*، ترجمه و نگارش حسین شریفی طرازکوهی، تهران، میزان، ۱۳۸۶ ش.
۷. دلماس مارتی، میری، «دیوان بین‌المللی کیفری و میان‌کنش‌های حقوق داخلی و بین‌المللی»، ترجمه روح‌الدین کردعلیوند، *مجله حقوقی*، شماره ۳۷، ۱۳۸۶ ش.
۸. دوپوئی، پی‌یر ماری، «ملاحظاتی پیرامون جرم بین‌المللی دولت»، ترجمه علی حسین نجفی ابرندآبادی، *مجله حقوقی*، شماره ۱۳، ۱۳۷۴ ش.
۹. دیهیم، علیرضا، *درآمدی بر حقوق کیفری بین‌المللی در پرتو اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی*، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۰ ش.
۱۰. رضوی‌فرد، بهزاد و مرضیه دیرباز، «حمایت‌های حقوقی دیوان کیفری بین‌المللی از بزه‌دیدگان»، *پژوهش حقوق کیفری*، سال دوم، شماره ۳، ۱۳۹۲ ش.
۱۱. رضوی‌فرد، بهزاد و نیما نصرالهی شهری، «اشکال متفاوت تعارض صلاحیت در حقوق بین‌الملل کیفری در پرتو اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری»، *مجله مطالعات حقوقی*، دوره هشتم، شماره ۲، ۱۳۹۵ ش.
۱۲. رضوانی قوام‌آبادی، محمدحسین، «تأسیس دیوان کیفری آفریقایی: افسانه یا واقعیت؟»، *مجله حقوقی دادگستری*، سال هفتاد و هشتم، شماره ۸۶، ۱۳۹۳ ش.
۱۳. شبت، ویلیام آنتونی، *مقدمه‌ای بر دیوان بین‌المللی کیفری*، ترجمه سیدباقر میرعباسی و حمید الهوتی نظری، تهران، جنگل، ۱۳۸۴ ش.
۱۴. کیتی شیایزی، کریانگ ساک، *حقوق بین‌الملل کیفری*، ترجمه بهنام یوسفیان و محمد اسماعیلی، تهران، سمت، ۱۳۸۳ ش.
۱۵. لعل‌علیزاده، محسن، «مطالعه تطبیقی مشارکت بزه‌دیدگان در محاکم کیفری بین‌المللی اختصاصی با دیوان کیفری بین‌المللی»، *مطالعات حقوق تطبیقی*، دوره ششم، شماره ۲، ۱۳۹۴ ش.
۱۶. ممتاز، جمشید و مسعود اکبری، «آمریکا و دیوان کیفری بین‌المللی: سیاست آونگی، از تقابل تا تعامل»، *فصلنامه راهبرد*، سال بیست و پنجم، شماره ۷۸، ۱۳۹۵ ش.
۱۷. میرمحمدصادقی، حسین، «صلاحیت دادگاه کیفری بین‌المللی در رسیدگی به جرایم علیه اجرای عدالت کیفری با مطالعه موردی پرونده توماس لوبانگو»، *فصلنامه دیدگاه‌های حقوق قضایی*، دوره هفدهم، شماره ۵۷، ۱۳۹۱ ش.

18. Balasco, Lauren Marie, "The International Criminal Court as a Human Security Agent", *The Fletcher Journal of Human Security*, Vol.28, 2013.
19. Bantekas, Ilias & Susan Nash, *International Criminal Law*, 3rd Ed., London-New York, Routledge-Cavendish, 2007.
20. Bekou, Olympia & Sangeeta Shah, "Realising the Potential of the International Criminal Court: The African Experience", *Human Rights Law Review*, Vol. 6(3), 2006.
21. *Eu Council Common Position on the International Criminal Court* 2003/444/CFSP.
22. Finell, Peter, *Accountability under Human Rights Law and International Criminal Law for Atrocities Against Minority Groups Committed by Non-State Actors*, Abo Academy Institute for Human Rights, May 2002.
23. Gallarotti, Giulio M. & Arik Y. Preis, "Toward Universal Human Rights and the Rule of Law: The Permanent International Criminal Law", *Australian Journal of International Affairs*, 53(1), Academic Research Library, April 1993.
24. Human Rights First, *The Role of Human Rights NGOs in Relation to ICC Investigations*, The Hague, September 2004.
25. Human Rights Watch, *Human Rights Watch Memorandum for the Seventh Session of the International Criminal Court Assembly of States Parties*, November 2008.
26. Kaul, Jur. H. C. Hans-Peter, *Human Rights and the International Criminal Court*, At the International Conference: "The Protection of Human Rights through the International Criminal Court as a Contribution to Constitutionalization and Nation-Building", 21 January 2011.
27. Luck, Edward C., *The UN Security Council: Reform or Enlarge?*, Center on International Organization School of International and Public Affairs Columbia University, April 2005.
28. Mayerfeld, Jamie, "Who Shall be Judge?: The United States, the International Criminal Court, and the Global Enforcement of Human Rights", *Human Rights Quarterly*, 25(1), February 2003.
29. Oberleitner, Gerd, *Global Human Rights Institutions: Between Remedy and Ritual*, United Kingdom, Polity Press, 2007.
30. Pillay, Navi, *The International Criminal Court as a Human Rights Institution*, Second Annual Distinguished Lecture on 'Criminal Justice and Human Rights', The Centre for Criminal Justice and Human Rights, Faculty of Law, University College Cork, Ireland, 21 February 2008.
31. Svaček, Ondřej, "Human Rights before the International Criminal Court", *Czech Yearbook of Public & Private International Law (CYIL)*, Vol. 5, 2014.
32. Tripathi, Dinesh, *International Criminal Court, Universality of Human Rights and Impunity in Nepal*, International Assassination of Democratic Lawyers, 2008.

33. UN Doc. CCPR/C/21/Rev.1/Add.11, Human Rights Committee General Comment 29, 31 August 2001.

Cases:

34. ICC, The Prosecutor v. Katanga, Case No. ICC-01/04-01/07, 11 May 2016.
35. ICC, The Prosecutor v. Katanga, Case No. ICC-01/04-01/07-522, Appeals Chamber, 27 May 2008.
36. ICC, The Prosecutor v. Lubanga, Case No. ICC-01/04-01/06, Appeals Chamber, 14 March 2012.
37. ICC, The Prosecutor v. Lubanga, Case No. ICC-01/04-01/06-1486, Appeals Chamber, 21 October 2008.
38. ICC, The Prosecutor v. Lubanga, Case No. ICC-01/04-01/06-772, Appeals Chamber, 14 December 2006.
39. ICTY, Prosecutor v. Furundzija, Case No. IT-95-17/1-T, 10 December 1998.
40. ICTY, The Prosecutor v. Dusko Tadić, Case No. IT-94-1-AR72, Appeals Chamber, Decision, 2 October 1995.



Archive of SID